



شعر مدرن قرن بیستم

و بیست شاعر مدرن

زندگی نامه، گزیده و شرح شعرها

ترجمه و تالیف کامبیز جعفری نژاد





شعر مدرن قرن بیستم

و بیست شاعر مدرن

زندگی نامه، گزیده و شرح شعرها

ترجمه و تالیف کامبیز جعفری نژاد



سرشناسه:	جعفری نژاد، کامبیز، ۱۳۳۹.
عنوان و نام پدیدآورگان:	شعر مدرن قرن بیستم و بیست و یکم شاعر مدرن: زندگی نامه، گزیده اشعار و شرح شعرها / به کوشش: کامبیز جعفری نژاد
مشخصات نشر:	تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری:	۲۳۶ ص.
شابک:	ISBN 978-964-325-493-3
وضعیت فهرست نویسی:	فیبا
یادداشت:	کتابنامه.
موضوع:	شعر جدید -- تاریخ و نقد
موضوع:	criticism Poetry, - - History and Modern
موضوع:	شاعران -- قرن ۲۰ م، سرگذشتنامه
موضوع:	Biography - - Poets - - 20 th entury
رده بندی کنگره:	PN۱۲۷۱ / ج ۷ / ۱۳۹۷
رده بندی دیویی:	۸۰۹/۱۰۴
شماره کتاب شناسی ملی:	۵۳۴۲۹۱۴

**شعر مدرن قرن بیستم
و بیست شاعر مدرن
زندگی نامه، گزیده و شرح شعرها**
به کوشش: کامبیز جعفری نژاد
ناشر: شرکت سهامی انتشار
چاپ اول: ۱۳۹۷
چاپخانه حیدری: ۱۱۰۰ نسخه
۲۲۵۰۰ تومان



دفتر مرکزی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، نرسیده به میدان بهارستان، جنب خیابان ملت، شماره ۹۲

کدپستی: ۱۱۴۳۹۶۵۱۱۸ تلفن: ۳۳۹۰۴۵۹۲ دورنگار: ۳۳۹۷۸۸۶۸

تلگرام: @entesharco

WWW.ENTESHARCO.COM Email: info@entesharco.com

فروشگاه شماره ۱: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، نبش خیابان ملت، شماره ۹۲، تلفن: ۳۳۱۱۴۰۴۴

فروشگاه شماره ۲: تهران، میدان انقلاب، بازارچه کتاب، تلفن: ۶۶۴۱۳۶۸۴ دورنگار: ۶۶۹۶۷۱۰۴

به استاد شمس لنگرودی

و عزیزانم
ژاله و بهار

فهرست

- شعر مدرن قرن بیستم (۹)
- جرارد منلی هاپکینز (۱۵): نگارین جمال پُر لک و پیس (۱۸) - جلال و جبروت پروردگار (۱۹) - شهباز باد سوار (۲۰)
- ویلیام باتلر ییتس (۲۱): قوهای وحشی گردشگاه کول (۲۴) - ظهور دوباره (۲۶) - سفری دریایی به بیزانس (۲۷) - بیزانس (۲۹) - در میان شاگردان مدرسه (۳۱) - مگس لنگ دراز (۳۴)
- رابرت فراست (۳۶): راه نرفته (۳۸) - درنگ در جنگل به شبی برفی (۳۹) - درخت کنار پنجره ام (۴۰) - پرنده‌ی کوچک (۴۱)
- کارل سند برگ (۴۲): مه (۴۴) - چمن (۴۵)
- والاس استیونس (۴۶): از شعر نو (۴۷) - ضد حال در ساعت ۱۰ شب (۵۰) - آدم برفی (۵۱) - از هستی ناب (۵۲)
- اِزرا پاوند (۵۳): تصویر یک بانو (۵۶) - در ایستگاه مترو (۵۸)

- تی. اس. الیوت (۵۹): ترانه‌ی عاشقانه‌ی جی. آلفرد پروفراک (۶۴) - پیش درآمدها (۷۱) - مردمان پوک (۷۴) - سفرنامه‌ی پیر مغان (۷۹)
- لوییس مک‌نیس (۸۱): برف (۸۲) - شب زنده‌دار (۸۳)
- دبلیو. اچ. اَدِن (۸۴): نوحه سرایی (۸۵) - موزه‌ی هنرهای زیبا (۸۶)
- دیلن تامس (۸۷): تپه‌ی سرخس‌ها (۸۹) - نیرو (۹۲)
- فیلیپ آرتور لارکین (۹۳): وزغ‌ها (۹۵) - پژوهشی در باب آداب و عادات کتاب خوانی (۹۷)
- لوییس سیمپسون (۹۸): شعر آمریکایی (۱۰۱) - خوش نشینی در حومه شهر (۱۰۲)
- جان اشبری (۱۰۳): برخی درخت‌ها (۱۰۶) - متناقض نماها و ترکیب‌های متضاد (۱۰۷)
- ند هیوز (۱۰۸): روباه خیالی (۱۱۰) - پلنگ (۱۱۲) - خفتن عقاب (۱۱۳) - ماه تمام و فریدا کوچولو (۱۱۵)
- سیلویا پلّت (۱۱۶): استعاره‌ها (۱۱۹) - آینه (۱۲۰) - ورود صندوق زنبورهای عسل (۱۲۱)
- مارک استرنند (۱۲۳): وصل (۱۲۵) - شعر خوری (۱۲۶)
- شیمِس هینی (۱۲۷): مقلد (۱۳۱) - یک جرعه آب (۱۳۳) - صدف‌ها (۱۳۴)
- یوسف کُمن یا کا (۱۳۶): عروسک نازی مسلک (۱۳۷) - مواجهه (۱۳۸)
- ریتا داو (۱۴۰): رُزا (۱۴۱) - ستاره‌ی درخشان روز (۱۴۲) - هبوط پرسِفون (۱۴۳)

● کارول آن دافی (۱۴۴): دعا (۱۴۷) - روز دلبران و جانان (۱۴۸)

● شرح شعرها

نگارین جمال پُر لک و پیس (۱۵۱) - جلال و جبروت پروردگار (۱۵۲) - شهباز باد سوار (۱۵۳) - قوهای وحشی گردشگاه کول (۱۵۴) - ظهور دوباره (۱۵۵) - سفری دریایی به بیزانس (۱۵۷) - بیزانس (۱۵۹) - در میان شاگردان مدرسه (۱۶۰) - مگس لنگ دراز (۱۶۲) - راه نرفته (۱۶۴) - درنگ در جنگل به شبی برفی (۱۶۵) - درخت کنار پنجره ام (۱۶۶) - پرنده‌ی کوچک (۱۶۷) - مه (۱۶۷) - چمن (۱۶۸) - ضد حال در ساعت ۱۰ شب (۱۶۹) - آدم برفی (۱۷۰) - از هستی ناب (۱۷۳) - تصویر یک زن (۱۷۴) - در ایستگاه مترو (۱۷۶) - ترانه‌ی عاشقانه‌ی جی. آلفرد پروفراک (۱۷۹) - پیش درآمدها (۱۸۶) - مردمان پوک (۱۸۷) - سفرنامه‌ی پیر مُغان (۱۸۹) - برف (۱۹۱) - شب زنده‌دار (۱۹۲) - نوحه سرایی (۱۹۳) - موزه‌ی هنرهای زیبا (۱۹۴) - تپه‌ی سرخس‌ها (۱۹۵) - نیرو (۱۹۷) - وزغ‌ها (۲۰۰) - پژوهشی در باب آداب و عادات کتاب خوانی (۲۰۱) - شعر آمریکایی (۲۰۲) - خوش نشینی در حومه شهر (۲۰۳) - برخی درخت‌ها (۲۰۳) - متناقض نماها و ترکیب‌های متضاد (۲۰۴) - روباه خیالی (۲۰۶) - پلنگ (۲۰۷) - خفتن عقاب (۲۰۹) - ماه تمام و فریدا کوچولو (۲۱۰) - استعاره‌ها (۲۱۲) - آینه (۲۱۳) - ورود صندوق زنبورهای عسل (۲۱۴) - وصل (۲۱۶) - شعر خوری (۲۱۸) - مقلد (۲۱۹) - یک جرعه آب (۲۲۰) - صدف‌ها (۲۲۱) - عروسک نازی مسلک (۲۲۲) - مواجهه (۲۲۳) - ستاره‌ی درخشان روز (۲۲۵) - هبوط پرسِفون (۲۲۶) - دعا (۲۲۶) - روز دلبران و جانان (۲۲۸)

شعر مدرن قرن بیستم

اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی و هنری قرن بیستم از پس عصر روشنگری (۱۷۸۰-۱۷۳۰) و کامیابی‌های برآمده از انقلاب صنعتی (۱۸۲۰-۱۷۶۰) به گونه‌ای بنیادین دگرگون شدند.

در این دوران انسان‌مداری و خردگرایی هر چه بیشتر رواج یافتند، چیرگی ذهن و خودآگاهی تثبیت شد و جایگاه والای حقیقت از آسمان به زمین فرو کشیده شد.

چیرگی ذهن و خودآگاهی، ریشه در شکاکیت «دکارت» در قرن هفدهم داشت که می‌گفت: «می‌اندیشم، پس هستم». سپس نوبت به «کانت» در قرن هجدهم رسید تا حاکمیت عقل را برقرار کند.

کانت جایگاه معرفت و جهان را عوض کرد. درست همان‌گونه که «کپرنیک» موقعیت سنتی زمین و خورشید را عوض کرد و قایل به مرکزیت خورشید و چرخش زمین به دور آن شد. در منظومه‌ی معرفت‌شناسی کانت جهان مادی تابع معرفت قراردادده شد. او انسان را مخلوق عقل نامید. انسان که دنیا و هر چه در آن است را موضوع قوانین علمی و کلی می‌سازد. همچنین آدمی را ملاک و اصل قرار داد و از نیت نیک، اراده‌ی آزاد و گزینش اخلاقی سخن گفت.

مناسبات نوین اقتصادی، رشد مهاجرت به شهرها، روش‌های جدید علمی، فراگیر شدن تحصیلات عمومی و تغییر نگرش نسبت به زنان نیز زندگی اجتماعی و فردی را متحول کردند و بینش و برداشت جدیدی از واقعیت، علم، اخلاق و هنر پدید آوردند. این تغییرات دوام و قوام مدرنیته را که به قولی از سده‌ی پانزدهم میلادی آغاز شده بود و به گفته «یورگن هابرماس» هنوز به پایان خود نرسیده است را تداوم بخشید.

نقد عقلانی کانت، اعتبار جامعه‌ی مدرن صنعتی و متضمن پیشروی‌های علمی و فرهنگی در سده‌های نوزده و بیست بود. اما در آن سوی مرزهای روشن پیشرفت، سایه‌هایی ژرف و قدرتمند نیز ظهور پیدا می‌کردند تا حقیقت ضمیر ناخودآگاه، تناقض نهفته در بطن مدرنیته و همچنین نیاز به گذر از آن را یادآور شوند. پندارهای چالش برانگیز نیچه، مارکس، داروین، فروید، اینشتن و جیمز جی. فریزر نگرش‌ها نسبت به دستاوردهای مدرنیته را متفاوت ساختند و شکاکیت و نسبی‌گرایی در همه‌ی زمینه‌های فکری رواج یافت.

تجربه‌ی تلخ جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸) و درک ناستواری باورها، منجر به جدایی هدفمند هنرمندان از سبک‌های ادبی پیشین شد. سرانجام در سال ۱۹۲۲ که آثار نوگرا و مهمی مثل «اولیس» به قلم «جیمز جویس» و همچنین «سرزمین هرز» سروده‌ی «تی. اس. الیوت» خلق شدند مدرنیسم ادبی قرن بیستم به کمال خود رسید.

«الیوت» به منظور انعکاس آشفستگی حاکم بر جوامع بشری و به جانبداری از سیلان ذهن و دیگر شیوه‌های نوین ادبی به کار گرفته شده در رمان «اولیس» و نیز در توجیه سرپیچی از نظم و انضباط در یک اثر ادبی نوشت:

و به راستی که این شیوه‌ای برای مهار و سامان‌دهی و نیز راهی برای

شکل‌دهی و معنابخشی به چشم‌اندازی وسیع و آکنده از بی‌هودگی و آشوب

است که تاریخ معاصر نامش داده‌اند

او خود نیز در «سرزمین هرز» و در آن حال که ایمان به سیرِ خطی تاریخ یا پای‌بندی خوشبینانه به توسعه، فناوری و خردباوری رنگ می‌باخت و جایش را به سیرِ چرخه‌ای تاریخ می‌داد، مدرنیسم را اختیار کرد. وی از گفتارهای به ظاهر از هم گسسته و ارجاعات مکرر به آثار گذشتگان سود جست و در تغییر و تحولی بنیادین، انسجامِ زبان و شیوه‌ی یکپارچه‌ی شعر قبل از خود را کنار گذاشت تا مدرنیته و دستاوردهای جهان صنعتی را نقد کند. نقدی که معنویت از دست رفته در آشوب و پوچی قرن بیستم را به شیوه‌ای نو یادآور شود و خواهان برکشیدن روح و روان آدمی در جهانی بسامان و دادگر شود.

مدرنیست‌های قرن بیستم اغلب شاهد تضاد و تناقض در روابط اجتماعی و نیروهای درونی انسان بودند. آن‌ها به عنوان بخشی از یک نظام متناقض که به پیشروی سیر تاریخی تمدن می‌انجامید، سر به طغیان برداشتند و صنعتی بنام هنر و ادبیات مدرن را بنا نهادند تا بر سنت‌ها و قوانین جاری بشورد و آلام بشری را التیام دهد. صنعتی که محصول جهانی خود را به هیات یک کل واقعی و زنده اما اغلب از هم گسیخته و نابسامان خلق می‌کرد و آن را چنان با خیال و آرمان و سبک و نماد و تصویر و اسطوره می‌آراست که خواننده را به بازآفرینی‌اش وا می‌داشت. خواننده در این مسیر و در توالی چرخه‌های متضادی که به غنا و تعالی روح و نیروی تخیل می‌انجامید به ترکیه نفس و آشتی ضدین اقدام می‌کرد و با شکل‌ها و جنبش‌های نوین هنری آشنا می‌شد.

شکل‌های نو در مکتب‌ها و دسته‌بندی‌های هنری متعددی جلوه کردند. در شعر نیز برخی از این جنبش‌ها و گروه‌ها عبارتند از:

تصویرگراها (اوایل قرن بیستم)، رنسانس‌گرایان هارلم (دهه‌ی ۱۹۲۰)، واقعیت‌گرایان (دهه‌ی ۱۹۳۰)، رنسانس‌گرایان سان‌فرانسیسکو و نسل بیت (دهه‌ی ۱۹۴۰)، پسامدرنیسم (میانه‌ی قرن بیستم و بعد)، اعتراف‌کننده‌ها و

مکتب نیویورک (دهه‌ی ۱۹۵۰)، شاعران سیاه کوه (میانه‌ی قرن بیستم)، شاعران جنبش (دهه‌ی ۱۹۵۰)، احیاگران شعر انگلیسی (دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰)، نسل گرسنه (دهه‌ی ۱۹۶۰)، شاعران زبان‌گرا (دهه‌ی ۱۹۷۰)، شاعران مریخی (دهه‌ی ۱۹۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰) شاعران مه‌گرفته (دهه‌ی ۱۹۸۰)، و جنبش نوین فرمالیست‌ها (اواخر قرن بیستم).

پسامدرنیسم که پس از جنگ جهانی دوم فراگیر و ایجاد شد به جنبشی هنری اطلاق می‌شود که به گونه‌ای متناقض جانشین سنت و تجربیات مدرنیسم شد و البته بنا بر برخی نظرات تداوم و حلقه‌ای از حلقه‌های به هم پیوسته‌ی زنجیر مدرنیسم است.

پسامدرنیسم به مفهوم پایان مدرنیسم نیست بلکه وضعیتی در حال تکوین است و این وضع پیوسته و مداوم است. (ژان فرانسوا لیوتار)

پسامدرنیسم تردید در خردگرایی مدرن است. حقیقت را کناری می‌نهد و به داستان و روایت روی می‌آورد. زبان را جایگزین تجربه می‌کند. واقعیت عینی را ساختاری ذهنی برمی‌شمارد که مصنوع زبان و شیوه‌های علمی است و بر آن است که جنبه‌های گوناگون روان‌آدمی را نه فطرت بلکه اجتماعات بشری تعیین می‌کنند. این گرایش از اصل عدم قطعیت پشتیبانی می‌کند و با شورش در برابر آرمان‌های پر دبدبه و کبکبه چندگانگی حقایق را کند و کاو می‌کند. از همنشینی قدیم و جدید استقبال می‌کند و بر ابهام، نسبی‌گرایی، تعلیق و تکثرگرایی استوار است.

معنای یک کلمه چیزی ایستا در دنیای مادی یا حتی ایده‌ای ثابت در ذهن نیست. معنای یک کلمه، گستره‌ای از تضادها و تفاوت‌ها را با معانی دیگر کلمات در بر می‌گیرد و بر این اساس ... هرگز به صورت تام و تمام به خواننده یا شنونده شناسانده نمی‌شود بلکه مداوم و بصورتی بی پایان به تعویق انداخته می‌شود.

(برایان دایگن - بریتانیکا)

پسامدرنیسم به راه حل‌های پساساختارگرایانه رو می‌آورد و از سیطری وعده‌ی خیر و سعادت ابدی که بر اسطوره‌ی علم و برپایه‌ی آرمانگرایی بنا شده‌اند و همچنین روایت‌های کلان رویگردان است. ساده‌سازی و مختصر کردن در حد نهایت، من پسامدرنیسم را چون تردیدی نسبت به کلان روایت‌ها تعریف می‌کنم. (ژان فرانسوا لیوتار)

این جنبش فکری و هنری از افتراق فرهنگ‌های عامیانه، تنوع تفسیرها و بسیاری خرده‌گفتارها حمایت می‌کند و با توسل به بازی‌های زبانی با شیوه‌ها و اشکال مسلط مدرنیسم که به سنت تبدیل شده‌اند مقابله می‌کند. هر چند که همزمان و به نوبه‌ی خود سستی دیگر را بنیان می‌نهد و اکنون و در سیر تاریخی خود با نسلی هم دوره شده است که تلفن می‌زند، ماوس در دست می‌گیرد، وبگردی و کپی می‌کند یا به ارسال و دریافت اطلاعات دست می‌زند.



جرارد منلی هاپکینز

(۱۸۸۹-۱۸۴۴)

جرارد منلی هاپکینز، در خانواده‌ای هنر دوست و ساکن در «استراتفورد» به دنیا آمد. او از بانیان شعر مدرن انگلیسی است. در «آکسفورد» در رشته‌ی ادبیات کلاسیک تحصیل کرد. مدرس زبان لاتین و ادبیات یونان شد و مدتی را به عنوان نماینده‌ی کلیسا در شهرهایی چون «لندن»، «گلاسکو» و محیط‌های فلاکتبار و کارگری «لیورپول» خدمت کرد. در سال ۱۸۶۶ از «کلیسای انگلیکن» رویگردان شد و به «کلیسای کاتولیک» گروید. سپس در کسوت کشیشی «یسوعی» و سربازی در سپاه دیانت تا آن جا پیش رفت که سرودن شعر را محل انجام وظایف مذهبی خود شناخت. اما بعدها و تحت تاثیر «ایگناسیوس اُیلا» که یک راهب و بنیانگذار «فرقه ژزوئیت‌ها» بود، معتقد شد که فلسفه‌ی آفرینش طبیعت، حمد و ثنای پروردگار است. پس بار دیگر به سرودن شعر پرداخت تا در بهره‌مندی و لذت از طبیعت و دوستی با مردمان به خالق متعال نزدیکتر شود و او را به خاطر برکاتش شکر کند. هر چند همیشه در هراس بود که مبادا عشقش به طبیعت و زیبایی‌هایش او را از نیایش پروردگار باز دارد.

هاپکینز، آثارش را در کتابی مستقل گرد نیاورد و پس از چندین سال مبارزه با بیماری‌های گوناگون در ۴۴ سالگی بر اثر بیماری حصبه در «دوبلین» جان به جان آفرین تسلیم کرد. او به هنگام مرگ بر افسردگی روان و یا آن احساس اندوه آمیخته با نومییدی و درماندگی که به گفته‌ی عارفان بر غنا و اعتلای روح می‌افزاید و نامش را «شب تاریک روح» نامیده‌اند فایق آمد و در آخرین کلامی که بر زبان راند خود را بسیار «شادمان» و «مسرور» خواند.

اشعار هاپکینز بسیار مورد تحسین واقع می‌شوند. زیرا از ترکیبات جدید استفاده می‌کنند و همچنین با نوآوری‌های آهنگین و فنی به توصیف هوشمندانه‌ی ناکامی جامعه‌ی صنعتی می‌پردازند و به بینوایان و تخریب محیط زیست توجه می‌کنند. این اشعار در عین عنایت به سنت‌های دوره‌ی رمانتیک و ویکتوریا از محدوده‌ی آن‌ها فراتر می‌روند و نفوذ خود را تا دوره‌ی مدرنیسم گسترش می‌دهند. به گونه‌ای که شاعران مهمی چون «دبلیو. اچ. اُدن»، «استفان اسپندر» و «دیلن توماس» را تحت تاثیر قرار دادند. باری تقدیر چنان بود که شاعری متدین از بنیان گذاران شعر مدرن شناخته شود.

سیمای درون

هاپکینز، با مطالعه‌ی آثار «دانس اسکاتس» که حکیمی قرون وسطایی و معتقد به ماهیت شاخص و ویژگی منحصر به فرد چیزها بود به «تمایز» و «فردیت» به عنوان نشانه‌ای از ذات حقیقت گرایش یافت و اصطلاح «سیمای درون» را مطرح کرد که تجلی و بازتابی برونی از گوهر یگانه‌ی چیزها بود. «سیمای درون» مجموعه‌ای پویا و یکپارچه از خصوصیات بود که یگانگی، اصالت، استقلال و تمایز هر چیزی را از دیگر چیزها مشخص می‌ساخت و عهده‌دار نقشبندی و فردیت پویایی بود که مثل و مانندی نداشت.

... چندان که مرغان ماهیخوار در انوار مشرقی به آتش در نشینند
و سنجا قکان کمان رنگین آن شراره‌ها را بر بال‌هایشان نقش ززند،
چندان که سنگ‌های غلتان از طوقه‌ی چاه‌ها جرس جنبانند و نوا بر بندند
و ناقوس در نوسان، نام خود را بلند آوازه کند
و هر آفریده‌ی میرایی راهی زند
و نغمه‌ای مکرر کند که بر لوح جانش نقش بسته است...
و بانگ برآرد که من اینم که نمودم... (مرغان ماهیخوار)

«سیمای درون» معیاری از نظم و زیبایی را به دست می‌دهد که هنر به دنبال آن است. قطعات منفصل در پرده‌های بنام «آرایه‌گری» متصل می‌شوند تا نمونه‌ای یکدست و یگانه سامان یابد. نمونه‌ای که گوهر باطنی و منحصر بفرد چیزها را گرد می‌آورد و قطعه‌ای موزون می‌سازد که چشم‌انداز و گوهر درونش آیه‌ای از آیات خالق هستی است.

مفهوم «سیمای درون» ایده‌ای پسارمانتیک است. هر چند حایز شالوده‌ای دینی نیز هست. «سیمای درون» بر خلاف شیوه‌ی «ویلیام وردزورث» رمانتیک که خاطرات و احساسات را می‌کاوید، شکوه و یگانگی خداوند را در جهان خلقت جستجو می‌کند و کثرت را در جهان طبیعی مشاهده می‌کند.

از دیدگاه هاپکینز، نظری اجمالی بر «سیمای درون» چشم ما را بر جهانی سرشار از امر قدسی و فطرتی الهی می‌گشاید. جهانی که هر چند در فردیت اجزایش بکر و ناهمگون و به قول هاپکینز سرشار از «لک و پیس» است اما با قدرتی بنام «نیروی درون» که فراطبیعی و آسمانی و علت موجودیت هر چیزی است انسجام می‌پذیرد. «نیروی درون» حاکی از توانایی ما در تجربه‌ی «سیمای درون» است. گردآورنده و رسانای پیام‌های آن به ذهن شاهد است و نشانه‌های وحدانیت و یکتایی خداوند را در «سیمای درون» پدیدار می‌کند.

نگارین جمال پُر لک و پیس

سپاس خدای را که خط و خالِ بی حسابش همه را رسیده است
اویی که دورنگ - آسمان را چون گاوان پیسه آفرید
و گل - فامِ خالِ مخالِ قزلِ آلابی آبهای خرامان را نقش زد؛
فندقه‌ی خزان زده بلوط را چون گلِ آتش عیان ساخت،
بالِ مُرَصِّعِ سهرگان را برافراشت،
به چشم‌چرانیِ چشم‌اندازِ الوان
و کرت‌ها و شخم‌زارها و رمه‌ها هدایت‌مان فرمود
و ابزارهایی از انواع پیشه‌ها
و اقلامی چون دوک و تور را در اختیارمان نهاد.

۵

ساز و ناساز هر مخلوق، کمیاب است و شگفت
و هر آفریده‌ی مُلُون، خالناکی است
از روشن و تاریک، شتاب و درنگ و شیرین و تلخ.
آری، آفریدگاری که جمال یگانه‌اش را لک و رنگی نیست
سپاسداری کن و دل استوار دار!

۱۰

جلال و جبروت پروردگار

جهان با جلال و جبروت ایزدی، بارمند و انباشته گشته است.

چون برقِ زرینه ورقی نازک و لرزنده زبانه برخواهد کشید
و بسانِ روغنِ زیتون‌های افشرده، قطره قطره جمع گردد و افزون شود.
پس آدمی از چه روی از [ضربت و آذرخش] عصایش نمی‌هراسد؟

۵ نسل‌های بسیاری بر این سواد پافرسوده‌اند

و این سرای را سوده و فرسوده‌اند

و هرچیزی که به سودای آدمی داغ‌خورده

و به گندابِ کارِ مشقتبار فرو شده

پلاسِ مُلوٲ انسانیت را بر سرکشیده

۱۰ باگند و زُهم بشر انباز گشته است

و اینک زمینِ برهوت شده

و پایی که پافزار پوشیده، با سخت و نرمِ خاک پیوندی ندارد.

با این همه، خللی به کار طبیعت راه نیابد و ضایع و تباه نگردد

که طراوتی عزیز جلوه‌اش را در دل هرچیزی جاری ساخته است

۱۵ و گرچه واپسین فروغِ روز در آفاق تاریک مغرب از دیده نهان گشته است

اینک سپیده دمان، که از کرانِ قهوه‌فامِ مشرق سر برمی‌آورد

چرا که روحُ القدس بر این دنیای خواب و خراب بال گسترده

و جهان را به زیر نگین سینه‌ی گرمش درآورده است

و شکفتا، انوار تابان بال‌هایش را بنگر!

شهباز باد سوار

به سرورمان عیسی مسیح (ع)

به سپیده‌دمان، محبوبِ بامدادان را رصد کردم،

شهبازدهی انوار روز را،

شهباز خال مخالی که نور سپیده‌دمان رنگش پاشیده بود

و او با بال‌هایی گشاده

۵ سوار بر بادهای تند و همیشه وزان تپه ماهورها اوج می‌گرفت.

عنان بال‌های مواجش را در شوریدگی‌اش می‌پیچاند، چرخ می‌زد،

بناگاه باز می‌ایستاد، شیرجه زنان و تاب خوران فرو می‌شد

و چون یکی کفشِ اسکیتِ روان، شیبِ تند را قوس‌وار و تیز می‌برید

سینه می‌کشید، بادِ توفنده را چیره می‌شد

۱۰ و در پرواز نغزش، قلب نهانم را برمی‌انگیخت!

ای زیبایی وحشی، ای جسارت و اقدام

و شما ای پرهای آراسته، ای غرور و بادِ توفنده

یکجا گرد هم آمده دست به کار شده‌اید!

اما، آتشی که از وجود او زیانه می‌کشد

۱۵ هزاران بار نیکو خصل‌تر و مخاطره‌انگیزتر است، آه ای سلحشورِ من!

به راستی که این همه بس زیبا است و شکیبایی در رنج، خیشِ آماجگاه را

جلا می‌دهد و برقِ فولاد از دلِ تیره‌ی خاک برون می‌تابد.

ای عزیز و آقای من، ذغالِ فسرده چون فرو افتاده رنجه‌گردد،

انوار زرین و سنگرفش پرتو افکنند.



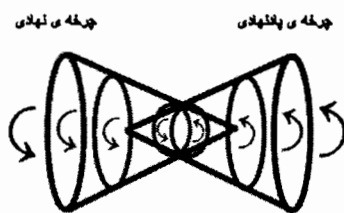
ویلیام باتلر بیتس

(۱۸۶۵-۱۹۳۹)

ویلیام باتلر بیتس، شاعر و نمایشنامه‌نویس ایرلندی در «دوبلین» به دنیا آمد و به سال ۱۹۲۳ به خاطر اشعار الهام‌بخشی که به شکلی هنرمندانه کیفیات روحی یک ملت را بیان می‌کنند به دریافت نوبل ادبی نایل آمد. بیتس، در دوبلین و لندن تحصیل کرد اما در منطقه‌ی «اسلیگو» بزرگ شد و در همان جا نیز به خاک سپرده شد. او تحت تاثیر آثار «پرسی بیش شیلی» و «ویلیام بلیک» بود اما به تدریج «نظام نمادین» خود را در شعر پایه ریخت. نظامی که در آن افسانه‌ها، اسطوره‌ها و احکام نجومی بازمینی و درهم آمیخته می‌شدند و با گرایش به تصوف شرقی و تناسخ و همچنین ناخودآگاه جمعی «یونگ» و حافظه‌ی اعظم نوافلاطونیان تنوع و تکثر می‌یافت تا در نگاهی تحلیلی و احتجاجی به تاریخ و تجربه، سبکی از شعر مدرن را ارایه کند.

بیتس معتقد بود که سرشت هر شخص یا گوهر هر یک از دوره‌های تاریخی برخوردار از یک «سرشت» مخالف به نام «نقاب» است. پس صورت واقعی هر فرد یا دوره، نتیجه‌ی برخورد و آمیختن «سرشت» و «نقاب» است که بیتس آن را به صورت دو مخروط همیشه چرخان و در هم خلیده یا «چرخه» تصور

می‌کرد. الگویی که «چرخه‌ی نهادی» آن با جهان مادی و جسمانی و «چرخه‌ی برابری» برابر نهادش» با جهان روحی و معنوی مربوط بود. به گمان او هر فرد یا دوره‌ی تاریخی تحت تاثیر نیروی مخالف چرخه‌ی روحی داشت. چنانچه اگر کسی در وسط نقطه‌ی تلاقی چرخه‌ها قرار می‌گرفت، علت نیروهای مخالف و مساوی که بر او وارد می‌شدند از لحاظ احساسی و روانی کنشی فلج بود.



بیستس همچنین الگوی حیات را متأثر از ۲۸ اهله‌ی ماه یا ۲۸ پروردگار اعظم می‌دانست و گمان داشت هر روح یا تمدن از تمامی ۲۸ مرحله‌ی حیات که نمایانگر ۲۸ شخصیت انسانی یا وضعیت هستند.

۲۸ شخصیت متفاوت به گونه‌ای آرایش داده شده‌اند که هر نمونه‌ی برابری خود قرار گیرد و هر هویت یا شخصیتی دارای یک «نقاب» است که همان روح و خواسته‌های او است. مگر انسان برتر که نقاب را در خود جذب می‌کند و جهان مادی و عالم روحانی نیز برابر هم قرار می‌گیرند و بر حیات انسان «نقشبندی» می‌گذارند.

پس در دل وجود، تنش و کشمکش نهفته است و نمی‌توان در بارش نور روح فکر کرد اما تاریکی و جسم را در نظر نیاورد یا بی‌اعتنای به آن بود. جسمانی از عشق روحانی سخن گفت.

پیټس نو-رمانتیک که به طبیعت دوگانه‌ی وجود و آشتی اضداد واقف بود در اشعار مدرن و سمبولیک خود از قوالب سنتی نیز سود می‌جست. او به فردیت انسان‌ها و آزادی هنرمند اعتقاد داشت و سفر زندگی را بر مسیری گردنده و ماریپچ می‌دانست که گویی از پلکانی ماریپچ بالا می‌رود. اما توجه نداشت که با پافشاری بر ایده‌ی تکرار چرخه‌ها از ارزش پیشرفت‌های علمی و فرهنگی می‌کاهد و بر این اساس زندگی همچنان بر پاشنه‌ی مفاهیمی ناشی از سنت‌ها خواهد چرخید و آرمان‌ها و مفاهیمی چون فرصت‌های برابر اجتماعی سرکوب خواهند شد.

پیټس، در سال ۱۸۸۹ با «ماد گان» که دوشیزه‌ای رک‌گو و انقلابی بود آشنا شد و به او دل باخت. «ماد گان» به پیټس جواب رد داد اما سال‌ها بر اشعار و باورهای شاعر تاثیر گذارد. در سال‌های ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۳ تماشاخانه‌ی ادبی ایرلند و «تئاتر آبی» را تاسیس کرد. در سال ۱۹۱۷ با «جرجی هاید لیز» جوان ازدواج کرد و صاحب یک پسر و یک دختر شدند.

پیټس، مظهر روحیات و آرمان‌های ملت ایرلند بود. او برای استقلال ایرلند کوشش بسیار کرد و دو بار به مقام سناتوری رسید. ویلیام باتلر پیټس، در سال ۱۹۳۹ در فرانسه درگذشت و پیکر او به منطقه‌ی «اسلیگو» که الهام بخش بسیاری از اشعارش بود منتقل شد.

قوهای وحشی «گردشگاه کول»

درختان در شکوه پاییزی خود هستند
و گذرگاه‌های جنگلی هموار و خشکند.

به زیر غروب خزان

آب، آسمانی آرام را باز می‌تاباند

و در میان تخته سنگ‌ها و بر خیزش آب‌ها
نه و پنجاه قو را می‌بینم.

۵

از آن زمان که نخستین بار قوها را برشمردم
نوزده پاییز بر من گذشته است.

اما پیش از آن که شمارش به پایان رسد

آن‌ها را دیدم که به یکباره پرکشیدند

و با بال‌هایی غوغاگر و در حلقه‌هایی شکسته و بزرگ
چرخ زنان پراکنده گشتند.

۱۰

من به آن آفریدگان درخشان نگاه کرده‌ام
و اکنون قلبم را اندوه به هم می‌فشرد.

۱۵

از آن غروبی که نخستین بار

ضرب آهنگ ناقوس‌وار بال‌هایشان را بر این ساحل و بر فراز سرم شنیدم

همه چیز دگرگون شده است

و من آن زمان سبکتر گام برمی‌داشتم.

هنوز پرشور و عاشق و معشوقند

۲۰

و بال در بال هم در آب‌های سرد رود موافق

پاهایشان را پارو وار حرکت می‌دهند

یا به اوج آسمان پر می‌کشند.
قلب‌هایشان پیر نگشته است و هر کجا که باشند
شوریدگی و چیرگی با ایشانند و همراه ایشان باشند!

اکنون بر آب‌های آرام و خموش
رازانگیز و به زیبایی روانند
اما چون به روزی دیگر از خواب بیدار شوم
و دریابم که پر کشیده‌اند و از این مکان کوچیده‌اند
ندانم در میان کدام نزار آشیان نهاده‌اند یا بر کنار کدام آبگیر
چشم مردمان را خواهند نواخت؟